

فمینیسم غربی و نجات زن مسلمان

مروری بر «آیا زنان مسلمان به نجات نیازمندند؟»

اثر لیلا ابولغد

فاطمه توفیقی

دانشگاه ادیان و مذاهب

لیلا ابولغد (ز. ۱۹۵۲)، انسان‌شناس امریکایی فلسطینی‌الاصل، استاد علوم اجتماعی در گروه انسان‌شناسی دانشگاه کلمبیا در نیویورک است. پدرش، ابراهیم ابولغد، از دانشمندان سرشناس فلسطینی علوم سیاسی در امریکا (و در اواخر عمر در کرانه باختری) بود و مادرش، ژانت ابولغد، از استادان پرکار علوم اجتماعی. خود ابولغد چند سال را به مردم‌نگاری در میان عشایر مصر گذرانده بود که نتایج آن در کتاب‌های «نوشتن جهان‌های زنان» (۱۹۹۳) و «عواطفی پوشیده: حیا و شعر در جامعه‌ای عشایری» (۲۰۰۰) آمده است. او در این آثار تصویری نو از زنان عشایری به دست داده است، زانی که اغلب به غلط فاقد عاملیت و درک مناسب از جهان قلمداد می‌شوند. کتاب «آیا زنان مسلمان به نجات نیازمندند؟» در ۲۰۱۳ در انتشارات دانشگاه هاروارد منتشر شده است. عنوان کتاب یادآور مقاله بسیار مشهور ابولغد است: «آیا واقعاً زنان مسلمان به نجات نیازمندند؟ تأملاتی انسان‌شناسانه در نسبی‌گرایی فرهنگی و دیگری‌های آن» که در سپتامبر ۲۰۰۲ تنها یک سال پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و اندکی پس از آغاز «جنگ علیه ترور» منتشر شد. تصویر روی جلد کتاب عکسی است از رانیا مطر، هنرمند معروف لبنانی-امریکایی: زنی جوان در حال مرتب‌کردن روسری‌اش در آینه‌ای شکسته. قرار گرفتن عنوان کتاب در این تصویر، حتی به مخاطبی که از پیشینه عنوان در مقاله نام‌دار و انقلابی ابولغد آگاه نیست، این تلنگر را می‌زند که قرار است از پشت سر این زن به آینه شکسته پیش رویش (یعنی نظام‌های سلطه) نگاه کنیم و ببینیم او چگونه دیده شده و باید دیده شود. استفهام انکاری از رویکرد انتقادی نویسنده به نگاه‌های پیشین به آن زن مسلمان حکایت می‌کند.



مدعای مهم لیلا ابولغد در کتاب «آیا زنان مسلمان به نجات نیازمندند؟» این است که گرچه زنان مسلمان در بسیاری از نقاط جهان از نظام‌های مردسالارانه و سلطه‌گرانه آسیب می‌بینند، تلاش‌های سیاست‌مداران و فعالان رسانه‌ای در کشورهای غربی برای نجات‌دادن آن‌ها نیز در خدمت سلطه‌گری امپریالیستی است و باید در صداقت آن تردید کرد. برای فهم مدعای ابولغد باید تفکر انتقادی را بشناسیم. تفکر انتقادی به‌طور کلی در پی آن است که عوامل یک رخداد را بشناسد و تا حد ممکن آن را تک‌عاملی نداند و در پی بررسی و سنجش تبیین‌های گوناگون برای آن باشد. در تفکر انتقادی رایج در آثار ادبی و علوم اجتماعی، به‌طور خاص، نوعی هرمنوتیک سوءظن حاکم است که موجب می‌شود انگیزه‌های نهفته در پس‌متن هم شناسایی شود. اینجا تنها بحث درباره‌ی اینکه یک سخن اخلاقی گزاره‌ای صادق یا موجه است، کافی نیست. بلکه اینکه چه کسی سخنی را گفته و چه کسانی از آن سود می‌برند نیز اهمیت دارد. روشن است که در اینجا مغالطه‌ی انگیزه و انگیزه‌ی رخ نمی‌دهد. چون برای پژوهش‌گر یا سنجش‌گر روشن است که انگیزه‌ی چیست و انگیزه‌ی چه، خود گزاره چیست و چه کسانی از آن سود می‌برند. درست است که از نظر اخلاقی باید خود را ملزم به عمل به گزاره‌ی اخلاقی بدانیم، باید توجه داشته باشیم که چه کسانی آن را با چه اهدافی پیش می‌برند. پژوهش‌گرانی که این رویکرد را دارند، از روانکاوی - که ابزارهای تحلیلی و واژگان مناسبی را برای نشان‌دادن سازوکار تبدیل یک امر نهان درونی به زبان بیرونی ارائه کرد - و تحلیل مارکسیستی - که به فهم رابطه‌ی امور مادی و گزاره‌های اخلاقی کمک کرد - بهره می‌برند. همچنین پرسش‌گری و سنجش‌گری جدی درباره‌ی دوگانه‌های ارزشی پس از ظهور نظریات ژاک دریدا و تبارشناسی انگاره‌ها در ارتباطشان با سازوکار قدرت (مدرن) پس از ظهور نظریات میشل فوکو به این اندیشمندان به‌ویژه در قرن بیست‌ویکم بسیار کمک کرد.

کتاب ابولغد به‌طور خاص در فمینیسم پسااستعمار قابل فهم است. فمینیسم پسااستعمار ضمن آنکه ذیل پروژه‌ی فمینیستی در پی رهایی زنان و استیفای حقوق فراموش‌شده‌ی آن‌ها بود، توجه داشت که جریان غالب فمینیسم غربی یا از زنان جنوب جهانی/رنگین‌پوست غافل بوده یا حتی رهایی زنان غربی را به‌گونه‌ای پیش برده که باعث ستم و آزار بیشتری برای زنان در مناطق گوناگون جهان شده است. نظریه‌ی پسااستعمار در سال ۱۹۷۸ با انتشار کتاب مهم شرق‌شناسی اثر ادوارد سعید ظهور یافت. سعید با بهره‌گیری از نظریه‌ی فوکو درباره‌ی ارتباط دانش و قدرت نشان داد که ادبیات غربی (در جایگاه دانش) در خدمت پروژه‌ی استعماری



قدرت‌های غربی بوده است. تصویر زنان حرم‌سرا و مردان زن‌باره و کاهل شرقی در ادبیات انگلیسی برای آن بوده که مردان غربی خود را از نظر جنسی و کاری منضبط نشان دهند. بدین ترتیب هم به شکل‌گیری هویت خود به عنوان افرادی منضبط و وارسته و آراسته کمک کردند و هم نشان دادند که شرقیان به کمک و عمران و استعمار غربی نیازمندند. پس از انتشار کتاب سعید، انقلابی در علوم انسانی رخ داد. بسیاری از دانشمندان کوشیدند به خودشان و رشته‌شان و صنف‌شان نگاه کنند و ببینند کجا به تثبیت کلیشه «غربی منضبط» و «شرقی بی‌دست‌وپای هوس‌ران» کمک کرده‌اند. نظریه انتقادی به آن‌ها کمک کرد که به روابط مادی‌ای که دانش‌شان در خدمتشان بود، التفات بیشتری پیدا کنند. برای نمونه طلال اسد انسان‌شناس این پرسش را پرسید که اصولاً وقتی دین‌پژوهان درباره «دینی» یا «سکولار» صحبت می‌کنند، چه انگاره‌های مدرنی دارند یا چه انواعی از رنج‌بردن را روا و عرفی و چه انواعی را ناروا و دینی می‌دانند. (از میان نمونه‌های متعدد، نمونه اسد را بیان کردم زیرا در فهم کتاب به ما کمک خواهد کرد.) یکی از آثار بنیادین در فمینیسم پسااستعمار مقاله گایتری چاکراورتی اسپیواک است با عنوان «آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند؟». اسپیواک با تحلیل متون مربوط به الغای ستی (زنده‌سوزاندن بیوگان پس از مرگ شوهران‌شان در میان هندوها) در استعمار بریتانیا در هندوستان، از این سخن گفت که کسی هیچ‌گاه نظر خود این زنان هندو را درباره ستی نپرسید. پروژه استعماری این بود که «مرد سفیدپوست زن رنگین‌پوست را از دست مرد رنگین‌پوست برهاند». این جمله گزاره‌ای کلیدی برای فهم فمینیسم پسااستعمار است. کتاب ابولغد از پروژه‌ای سخن می‌گوید که طی آن قرار بود مرد سفیدپوست غربی زن مسلمان را از دست مرد مسلمان رها کند. عنوان کتاب برگرفته از مقاله مهم و تأثیرگذار او تقریباً با همین عنوان «آیا واقعاً زنان مسلمان به نجات نیازمندند؟» اندکی پس از آغاز حمله آمریکا به افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر بود. خلاصه‌ای از مقاله در توضیح فصل یکم کتاب خواهد آمد.

نکته مهم دیگر در روش‌شناسی ابولغد تأکید بر روایت‌های شخصی زنان است. ممکن است کسی بپرسد چگونه اثری علمی می‌تواند بر روایت‌های شخصی متکی باشد. در علوم اجتماعی، به‌ویژه در پژوهش‌هایی که مبتنی بر مردم‌نگاری‌اند، معمولاً تک‌نگاری‌ای که به انتشار می‌رسد، مجموعه روایت‌هایی را ضمن تحلیلی تخصصی بیان می‌کند تا پژوهش به‌صورت ملموس‌تری برای خواننده فهمیدنی باشد. همچنین توجه داشته باشیم که بسیاری

از نظریات اخیر معرفت‌شناسی و فلسفه علم بر این تأکید می‌کنند که علم به‌ویژه در امور بسیار مرتبط با تجربیات شخصی افراد باید حتماً از منظر افراد به‌حاشیه‌رانده بهره بجوید.

در مقدمه کتاب، ابولغد توضیح می‌دهد که پرسش اصلی او برخاسته از گسست میان تصویر کلیشه‌ای «زن مسلمان» در رسانه‌های امریکایی و واقعیتی است که او در زمان زندگی در میان زنان مسلمان در مصر دیده است. او می‌کوشد «علیه فرهنگ بنویسد». یعنی در این انگاره تردیدی جدی وارد کند که می‌توان رفتار افراد را با توجه به فرهنگ‌شان فهمید و پیش‌بینی کرد. این نکته به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که «فرهنگ» یکی از ستون‌های رشته انسان‌شناسی بوده است.

فصل دوم کتاب تقریباً همان مقاله مشهور اوست که پس از ۱۱ سپتامبر نوشته بود و بر مطالعات زنان تأثیر فراوانی گذاشته بود. عنوان فصل این است: «آیا زنان مسلمان (همچنان) به نجات نیازمندند؟» در این فصل ابولغد به تمرکز رسانه‌های غربی بر مقوله «زنان مسلمان» در افغانستان اشاره می‌کند: اینکه چرا جنگ در افغانستان با بهانه آزادی زنان مسلمان صورت می‌گیرد، درحالی‌که در بسیاری از جنگ‌های دیگر کسی درباره زنان یا دین‌شان سخن نمی‌گوید. گویی همه تلقی‌ای درباره فرهنگ زنان مسلمان دارند که به فهم حملات ۱۱ سپتامبر کمک می‌کند. این در حالی است که کسی درباره تاریخ استبداد در مناطق مسلمان یا نقش امریکا در رژیم‌های حاکم بر آن سخن نمی‌گوید. به‌علاوه، ابولغد با تکیه بر تجربه مردم‌نگاری در مناطق مسلمان توضیح می‌دهد که حجاب نشان‌دهنده آزادنبودن زنان نیست؛ بسیاری از زنان آزادانه آن را انتخاب می‌کنند و اتفاقاً نشان‌دهنده مدرن و پیشرفته بودن‌شان است. در پیش‌برد آرمان آزادی زنان، باید توجه داشته باشیم که به انگیزه‌های چه کسانی خدمت می‌شود.

فصل سوم کتاب به‌طور ویژه درباره آثار پرفروشی است که غربی‌ها را تشویق می‌کنند که دست‌به‌کار شوند و به زنان مسلمان کمک کنند. همه این آثار بر خاطراتی از مصائب زنان مسلمان مبتنی است تا خواننده را از نظر اخلاقی ملزم کنند که هر کاری می‌تواند برای نجات این زنان مسلمان بکند. پیش‌فرض ناگفته این کتاب‌ها آن است که این زنان به دلیل مردسالاری پذیرفته‌شده در اسلام ستم می‌کشند. از نظر ابولغد، پروژه این کتاب‌ها یک جنگ صلیبی اخلاقی است که با استفاده از تجربه الغای برده‌داری در امریکا و پایان‌یافتن رسم



بستن پای زنان در چین، در پی الغای باورها و رفتارهای ستم‌گرانه ضد زنان است. واسازی این روایت‌ها در نوشته ابولغد مبتنی بر پرده‌برداری از پیش‌فرض‌های نگفته متن یا بازگویی داستان‌هایی است که در این دست نوشته‌ها فراموش می‌شوند، چون در راستای پروژه سیاسی آنها نیستند.

فصل چهارم کتاب با عنوان «حجیت‌بخشی به جنگ صلیبی اخلاقی» درباره روایت‌هایی رایج در رسانه‌های غربی پس از ۱۱ سپتامبر است که در آنها مردان مسلمان به صورت دشمن بی‌اخلاق تجاوزگر تصویر می‌شوند. در این آثار، اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنای اخلاقی مشترکی را در اختیار افراد می‌گذارد تا زیرپا گذاشتن حقوق بشر را در این روایت‌ها محکوم کنند. گناه این پایمال کردن حقوق بشر به گردن فرهنگ اسلامی می‌افتد. این آثار در ژانر خاورشناسی جنسیتی، که سرشار از صحنه‌های بی‌پرده جنسی و خشن است، یادآور هرزه‌نگاری بردگان است. هم‌دردی برای قربانیان این داستان‌ها (یعنی زنان مسلمان) در قالب آرمان‌های پیشروی فمینیستی بیان می‌شوند و کسانی که از آنها رها می‌شوند، قهرمانان دانسته می‌شوند. در این روایت‌ها جهانی دوپاره (یکی مهد آزادی و دیگری زندانی بسته و پر اکراه) مفروض گرفته می‌شود، بدون اینکه کسی به بحث‌های پیچیده و حل‌نشده در غرب درباره تنظیم آزادی و خیر عمومی بپردازد.

فصل چهارم مطالعه‌ای موردی درباره یکی از موارد مشهور نقض حقوق بشر در جوامع اسلامی یعنی قتل‌های ناموسی است. پرسش اصلی نویسنده این است که چگونه قتل‌های ناموسی در رسانه‌ها و ادبیات غربی نمایان می‌شوند و در روایت‌های آن چه عناصر تعیین‌کننده‌ای نادیده گرفته می‌شوند؟ ابولغد در پاسخ به این می‌رسد که چهار مشکل وجود دارد: ساده‌سازی اخلاق و تحریف روابط زن و مرد، تقسیم جوامع به متمدن و نامتمدن بر مبنای تلقی‌ای از جنایت ناموسی، نادیده‌گرفتن نهادها و سازوکارهای مدرنی که بستر این جنایات‌اند، تبدیل قتل ناموسی به یک «دستگاه پادسیاست» که بر تحولات اجتماعی و نزاع سیاسی پرده می‌افکند. مردم‌نگاری‌های پیشین ابولغد در میان عشایر مصر که بر مفهوم حیا و ناموس متمرکز بود، به او در فهم و بیان این نتایج کمک می‌کند. داستان فقط این نیست که زنی انتخابی می‌کند و خطایی مرتکب می‌شود و مردی از خانواده غیرتی می‌شود و او را به دلیل سرپیچی از رسوم‌شان مجازات می‌کند. بلکه افراد ضمن اینکه به محدودیت‌ها



واقفاند، عاملیت دارند. روابط مبتنی بر اخلاق غیرت و ناموس پیچیدگی‌هایی دارد که در تخیلات لیبرال به چشم نمی‌آید. وضعیت زنان در جوامع اسلامی در حال تغییر است؛ هم آزادی و عاملیتی که زنان در پی آن‌اند، تغییر می‌کند و هم احیای اسلامی به اشکال گوناگونی بر تصورات زنان تأثیر گذاشته است. در تحلیل تمرکز نهادهای حقوق بشری بر جنایت‌های ناموسی باید به این هم توجه داشته باشیم که در تلقی عرفی چگونه برخی از انواع رنج و درد مشروع دانسته می‌شود و برخی نامشروع.

عنوان فصل پنجم «زندگی اجتماعی حقوق زنان مسلمان» است. از منظر انسان‌شناسانه، حتی خود مفهوم «حقوق زنان» امری برساختی است. می‌توان کنش‌های اجتماعی مربوط به آن را پژوهید. ابولغد در پی آن است که ببیند «در سطوح گوناگون چگونه هم کنش‌ها و هم سخن درباره حقوق، حوزه‌های اجتماعی و سیاسی را سازمان می‌دهند، سازمان‌ها و پروژه‌ها و اشکالی از حکومت را تولید می‌کنند در عین اینکه خودشان محصول آن‌ها هستند.» او با مطالعه دقیق درباره فعالان حقوق زنان در مصر و فلسطین به این توجه می‌دهد که بحث درباره حقوق در بافتارهای سیاسی و اجتماعی گوناگون کاملاً متفاوت است.

درحالی‌که فصل پنجم پژوهشی عمیق درباره زندگی روزمره زنان روستایی و پژوهشی دقیق درباره سازمان‌های پیش‌برنده حقوق زنان است، در فصل ششم از فعالیت‌های فمینیست‌های مسلمان بحث می‌شود. از نظر نویسنده، این اقدامات اغلب درون نظام حکومت‌داری جهانی قرار می‌گیرند که در آن‌ها بر اساس طبقه و آموزش به افراد امتیاز داده می‌شود. همچنین این فمینیست‌های مسلمان از همان چارچوب حقوق و برابری جنسیتی استفاده می‌کنند که در پیچیدگی زندگی زنان مسلمان حق مطلب را رعایت نمی‌کند. او با مطالعه دقیق جمعیت‌های «مساوات» (Musawah) و «وایز» (Wise) که در پی تفاسیر برابرگرایانه از متون دینی‌اند و فرهنگ‌های سنتی را در فرودستی زنان مقصر می‌دانند، مبانی و یافته‌های آن‌ها را کنار تجربه زندگی روزمره زنان روستایی مصری می‌گذارد که مشکلات‌شان حاصل فرهنگ مردسالارانه نیستند، بلکه نتیجه فقر و مشکلات مادی محیط‌اند. آنچه وضعیت این زنان را تغییر می‌دهد تغییر در شرایط مادی است، نه تغییر فرهنگ سنتی. سخن اصلی ابولغد در این فصل آن است که ضمن استفاده از زبان عدالت



و برابری در استیفای حقوق زنان، به محدودیت‌های این زبان و پیامدهایش التفاتی بیشتر داشته باشیم.

در نتیجه‌گیری، ابولغد باز هم با ذکر روایت‌هایی بر این تأکید می‌کند که مفاهیم «انتخاب» و «رضایت» که بر کل بحث‌ها دربارهٔ آزادسازی زنان مسلمان در سطح نخبگان و در ناداستان‌های زرد سایه افکنده است، چندان هم معین نیستند و مرزشان روشن نیست. وقتی دربارهٔ آزادی و انتخاب صحبت می‌کنیم باید ببینیم چه گزینه‌هایی در چه شرایطی برای افراد در شرایط مادی‌شان در دسترس است. آیا اگر به جای آزادسازی افراد از فرهنگ دینی‌شان، شرایط مادی‌شان را تغییر دهیم، گزینه‌هایی متفاوت نخواهند داشت؟ در شرایط و گزینه‌های موجود، افراد چگونه عاملیت‌شان را اعمال می‌کنند؟ خود ابولغد می‌گوید چهار مدعا داشته است: (۱) ستم‌هایی که بر زنان می‌رود، اشکال گوناگونی دارند و فقط برخی از آن‌ها حاصل سنت دینی یا فرهنگ‌اند. (۲) گرچه دسترسی افراد به حقوق و امنیت و کرامت الگویی جنسیتی دارد، این الگو به شدت تحت تأثیر فرصت‌ها و امکانات در دسترس افراد در جوامع و دوره‌های تاریخی گوناگون است. (۳) هیچ‌یک از ما در برابر تجاوز و رنج ایمن نیست. رسانه‌های غربی به جای تمرکز بر خاستگاه‌های رنج افراد در غرب، حواس ما را درگیر رنج افراد در گوشه‌های دیگر جهان می‌کنند. (۴) هنگامی که زندگی پیچیدهٔ زنان را به مشکل در دستیابی به حقوق‌شان فرومی‌کاهیم باید در تحلیلی دقیق (و نه لزوماً داوری اخلاقی) به این بیندیشیم که چه کسی در این روایت‌ها سود می‌برد و چه کسی در تنظیم روابط آن‌ها نقش دارد.

کتاب «آیا زنان مسلمان به نجات نیازمندند؟» یکی از قدرتمندترین آثار در نقد پروژه‌های فمینیستی غربی و در راستای فمینیسم درهم‌تنیدگی (اینترسِکشنال) و هم‌زمان یکی از آثار راه‌گشا در نقد آثار اصلاح‌گرایانه و فمینیستی اسلامی است که جامعهٔ علمی و حتی عموم دین‌داران ما با آن مواجه‌اند. همچنین این کتاب، در کنار آثار دیگر مکتب انتقادی در انسان‌شناسی، در بازنگری در مفاهیم حاکم بر این رشته بسیار نقش داشته است. یکی از انتقادات کلیشه‌ای از این نوع آثار پسامدرن آن است که نویسندگان آن‌ها حاضر نیستند حتی یک روز مشکلات روزمرهٔ زنان مسلمان در کوه‌پایه‌های افغانستان یا بیابان‌های مصر را از سربگذرانند و در آسودگی‌ای که نظام‌های سیاسی غربی برایشان فراهم آورده است، در



پی نقد سازمان‌ها و جنبش‌های رهایی‌بخش‌اند. ابولغد هم مانند بسیاری از نویسندگان پسامدرن به این نقد توجه دارد و بارها در طول کتاب به آن اشاره می‌کند. ممکن است گفته شود که نویسندگان انتقادی هنری جز خراب‌کردن بسیاری از سیستم‌های مدرن، که حاصل تلاش‌های بشری‌اند، ندارند. راه‌حل بدیل‌شان چیست؟ ضمن اینکه این نقد در موارد زیادی وارد است، ابولغد اهدافی بلندپروازانه ندارد و نیک می‌داند که باید به زبان مبتنی بر آزادی و اختیار و رضایت سخن گفت. در عین حال، او هم هدفش را تنها پیچیده‌کردن روایت غربیان از زندگی مسلمانان دانسته است (و نه بیشتر) و هم با گفتن روایت‌هایی شخصی از زندگی زنان مسلمان واقعی که موضوع مردم‌نگاری‌اش بوده‌اند، نشان می‌دهد که کلید رهایی شاید در جایی دیگر باشد.

